

مسأله سخن در تصور و بصیرت خوانند و آنچه عالم کبری او نام حکما در کتب و کلام
 قدیم مبدء ملاحظه کنند تا الارض زمین و لایحه است ازین و لایحه اقلیت جنین
 همچنین است حالت انسان در رحم ایستاده چون در عالم دیگر مشاهده ملاحظه نماید
 که از جهان تنگ و تاریک نجات یافته و جهان المرحوم آید و اگر خدای تعالی
 که در حقیقت آن زنده نگه دارد روحانی مجهول و غیر معروف باشد بجهت استغناء
 نباید زیرا هر عالم را دون از عالم فوق بخیر است مانند جنین در عالم رحم ازین
 ایجهان بخیر است و چون عالم را فوق انتقال نماید با خبر کرده و احساس کند
 بی قبل از انتقال تصور و ادراک مجال و ایطاب حقیقت و لذت درین
 وجود جسمانی نماید و عالم جاوید کلی از عالم نبات بخیر است و حال آنکه عالم نبات
 موجود در بهترین عالم نبات کلی از عالم حیوان بخیر است زیرا هر موجود نباتی که در این
 عالم حیوانی ندارد و تصور و احساس نتواند ولی چون در عالم حیوان است
 بصیرت باید و مواجیه مشاهده کند که کلی در عالم نبات مقهور و مستور و کمترین بود
 و همچنین تصور نفس الطبیعی تواند و آراء و کلمات حقیقت انسانی کلی محروم
 در بر عالم حیوان را این گنجایش حال اگر عالم نبات از عالم انسان
 بخیر باشد دلیل بر عدم وجود عالم انسان است و لایحه است پس انکار
 نفوس انسانی بجهان المرحوم مانند انکار جمادات است که از عالم نبات بخیرند و

و همچنین کارهاست که از عالم حیوان خبر ندارد و همچنین انکار حیوان است
 که از عالم انسان خبر ندارد و قال منکرین را اعظم شبهات این است که این
 کجاست چه برستی که وجود عینی عاقلی ندارد او نام است و حال
 آنکه عالم وجود عالم واحد است و اول النسبه بجهان متعدد و تعدد باید باشد
 عالم وجود جماد و نبات و حیوان عالم واحد است و اول عالم حیوان النسبه
 بعالم نبات حقیقت روحانی و حیوانی دیگر است و ششانی دیگر و باری
 اگر حیات انسانی و منجمد این کون نامتأملی این باشد که اقبالی بدو و بی
 و ابری بار و گیاهی پروانه و منجمد انسانی کرد که فلاح ایجاد است
 از انسانی بر منجمد ششون این عالم قابل باشد یعنی ایامی چندین
 در این عالم خاک با انواع بلایا و محن و الام بگذرانند بعد از او شود و ایجاد انسانی
 در انصورت البتة وجود عین بدان است و ایجاد عبارت از تصویر و اول
 تصویر کلی مقصد و عمره تمام با بود و حال آنکه اگر اولی تا ملی نمایند واضح
 شده است که این کون نامتأملی عجب عجز و قدرت و تعجب عظیم است
 و متعجب این انکار و او نام که انکار عوالم الهی است از خصائص حیوان
 انسان حیوان تصور حیوانی دیگر نماید و عالم الهی بداند و وقت انکار
 فند شد و موهبت و نفی تصور نماید و ما شا که نفوس مبارکی که

مقصود است کبری مستند محبت این دو امام زود علیکم السلام علیکم السلام

توضیح در خصوص محبت این دو امام

ای مقبلان ای مؤمنان **○** ظهور حضرت مظلوم در این عالم است و در
 زمانیت در محراب نبوت **○** و ستمهاست مقدسه بر فرض موقوف
 محبت معرفت **○** و موافقت محبت **○** و نورانیت جهان جانان است
 انعام است **○** محبت در باطن **○** فکر در ظاهر **○** کما فی **○** و اذال ای کما فی **○**
 بالبحرین علی الدین **○** نیات از او کی **○** و فرزندی **○** حال مبارک میفرماید
 همه بار یکدیگر **○** و برک بخشا **○** عالم وجود را یک **○** و جمیع نفوس
 بهر انوار و احوال **○** از ناز شبیه فرمودند **○** البتة بالید **○** مع شانه و برک و شانه
 و عمر در نیات طراوت استند **○** و حصول بین الطافات جنات است **○**
 بار نیاط و الفت است **○** پس باید یکدیگر را **○** و است **○** گفت اری **○** فتا
 و حیات جاودانی طلبند **○** پس اجناسی **○** می باید در عالم وجود **○** است
 و در **○** و در **○** ملک **○** غیب **○** و ظهور **○** نظر بعضیان **○** طغیان
 نمایند **○** و کما **○** بظلم **○** و عدوان **○** کنند **○** نظر **○** با **○** نماید **○** و نوع بشر **○**
 و شکوه **○** و عمر **○** و شجر **○** و سما **○** و کسند **○** همیشه **○** در **○** که **○** ضری



بنام خداوندی و محبت در غایتی که مودت و امانی بنامش نماید و همی بنامند
 و در خواصی که بنامش در زمین و آسمان کارند و اعمار را آباد کنند و
 مکانها را آسایشنا موزند و بقیدی بنامش باشند بلکه از بر بندگی آزاد گردند
 ایوم معرفت بر کمال نفسی است که جامه فاجحه و اعدا را از عطا بسزوان آورد
 حتی ستمکار عمار را استکارند و بر خصم لده و در امارت و در کردار این است
 و صایای جمال مبارک است تسبیح اسم اعظم ای باران عزیز
 جهان خاک و جدال است و نوع انسان نهایت خصومت و وبال
 ظلمت بها احاطه نمودند و نور انیت فاسقان کشند و جمیع المل افلام عالم
 خاک نیز خورد و مال که گشت سیر نمایند میان بشر است که در بر و در است
 هزاران خامانست که میر و سامان است و در هر سالی هزاران هزار نفوس در
 میدان حرب و جدال غشته سبک و خون است و خیمه سعادت و حیات
 مشکو و سزگون که سرداران سرداری نمایند و بخور زیری افتخار کنند
 و بنشینند که بزنی میانه نمایند که گوید من نیاید دوستی بر ادا ختم و دیگری
 گوید که من شیر بر دقالبش ختم و دیگری گوید ممکن است اما ک یکسان ساختن
 اینست مدار فقر و مسالمت بین نوع بشر و جمیع جهات دوستی و راستی نمودن
 راستی و حق پرستی و صدق و حقیقت و صلح و صلاح و محبت و سلام و آسایش

حال مبارک است که در قطب امکان خمیده بود و مجموع احوال را دعوت میباید
 پس ای ایران الهی قدر این زمین ایند و مویجان حرکت و سلوک این
 و سبیل مستقیم و صحیح بود میماند و بکلن نیاید از استنک حکومت بلند کند
 و تعالیم و وصایای حق و درود مستش نماید تا جهان جان بگردد و عالم
 ظلمانی منور گردد و جسد مرده خلق حیات تازه جوید و هر نفسی عالی جانی
 ابدی طلبد این زنده گان عالم فانی در اندک زمانی متسی گردند و این عزت و
 و راحت و خوشی خاکدانی عنقریب زال و فانی شود و خلق را بجهت استخوانند و
 نفوس را بر پیش و سلوک لقا اعلی دعوت کنید و چهارم از پدر مهربان گردید و
 چهارگان را الهی و بنا شود و فقیر از اگر غنا گردید و در نصیحت از درمان و اشفاق
 معین بر مظلومی باشید و محیر بر محروم و در فکر آن باشید که خدمت بهر
 از نوع بشر نیاید و با غراض و انکار و استکبار و ظلم و عهدان خلق همیشه
 تمسید و اعتنا کنید با العکس معالماناید و بحقیقت مهربان باشید
 تا بطایر و صورتی بر نفسی از احساسی الهی باید فکر را در این خضر نماید که رحمت
 پروردگار باشد و موجب است از کار و بهر نفسی برسد خیری بناید و
 نفسی برساند و موجب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار و تا نور هدایت
 بناید و موجب حضرت رحمانی احاطه نماید و بجهت نور است

در سرخانه سار و تعدادت عظمت است در سرکاشانه لایق نامه این
 ایامی الهی همش نماید که این طاعت کلی را دل کرده است بر بیان اشکار شود
 و خاتمه شبها مشهور و عیان کرده در سال گذشته جمعی از این
 بگانه بر این سخن قیام نمودند و باین اعلی حضرت اوشاه عثمانی آید
 نمودند که خود باین عبدالهیه خواهد است و مشغول بفساد در آباد
 و شبها کار فتنه جوئی و شهر آشوب بر خواهد است و غضوب
 باقرانی بر خاستند که اگر مقارن صدق بودن خود خون خویش را بدر
 میخوردند و اجسر در آن راضی میشدم از در بار سینه حاضر عکاشه
 و باید خوانان از بار و انبار بدم و همراهی شد و آنچه افزوده بودند
 بهیت تصدق نمود بلکه بر مغرب است افزود و لایحه در مخصوص مفصل
 با دشمنی تعدیم شد ولی عبدالهیه در نهایت مظلومی صبر و سکوت
 نمود و مشات و سکون نمود به بد افه بر جاست و نه بر زبان کلمه
 راند در نهایت تسلیم و رضا در سخن عکاشه اعجاب و از او نمود و با جفاکاران
 او فارقا کرد و در حق کل دعا نمود و از حق الطاف بی پایان خویش
 تا جفاکاران مشمول نظر عنایت شوند و مویده خلق و خوی پکان در عالم
 برکت کردند این بود که سبب شد اعلی حضرت پادشاه

عمال ابد و التدر بعدل بزخانت
 غریبان کرد و محافظت او ارگان فرمود
 اگر عدالت آن پادشاه شامل نمیشد ضرر عظیم وارد میگشت پس اعیان
 در حق این پادشاه خیر خواه که بعدل و انصاف معامله فرمود همیشه دعای خیر کنند
 و از حق طلب نمایند و توفیق جویند ای ایران ایران ای حضرت
 پادشاه مظفر الدین شاه جنت مکان سجده و بقا پر و از نمود و بخواه رحمت کبری
 پناه برود آن سرور مهربان در ایام سلطنت خیر خواه ملت بود و در مسقط امت
 خاطر می نیازد ضرری نرساند بعدل و داد ایام خویش گذرانند و
 نهایت مهربانی با عموم ایرانیان رفتار کرد حال طلب مغفرت و توفیق درجا
 از برای او طلبید و بیدع و ستایش و سناق و نیایش آن بزرگوار صفت
 تاریخ بسیار آیند زیرا بعد از او شیر و ان عادل پادشاهی این عدالت و مهربانی
 درین بخش آفرید و بحسب سلطنت ایران گشت امیدواریم که این حضرت
 جانشین ازین بزرگوار و شرف آیین بدگر و دولت دولت را از اجاناید
 و علیکم التوسل و التوسل

بوالله

ای ایران عیال محمد خدا را در این نماز امیر ایران ابوان فرمود

ملك الحافظ جمال قدوم کرد • در حرم مسجدی محسوب • اول الحکم نه میرکت از باران الهی
 مانند سینه حصه رخسار نامه شادمان • قریب بود و کامران • خون خویش سبیل گنبد
 و رخساری بطلیل جوید • ز سرراشید بایم • از رخ ز شیرین شماریم • شام از پنجا
 قدیم معطر است • دیده از روی ملکوت الهی منور • و قدیمت منال بر شام و بحر • و
 منضوع باستان جلیل اکبر • که ای پیر و سرکار • از کارگاری • و ای کردگار بزرگوار
 پس ایران شتافتا بر روی از اشراق او • و غشاق روی خویش را پر روی از اشراق
 افان بخش • او از کان با دیده از اشراق • وصال در آید • و گمشده کمان صحرای قرا
 محرم حرم وصال کن • عاشقانه از حرمان نجات تو • و اشکها از آید بر زمزم
 سر و سامان بخش • صامت از اناطی کن • و قانظار آید و افر • و بیجا بجا
 استنای کن • و محروم از محرم در آید • و محروم از آید از آید از آید از آید
 طریق بدی بنام • و ابواب ملکوت ای کیشا • بنیان حسد و بغض را انداز
 ابواب نیت • و قانظار از آید • و بیجا بجا از آید • و ای لبر مهران
 بیوالی سرگشته کوی تو • و بر مرغی بر و بالی گرفتار موی تو • و بر سرگشته و
 سرگردانی ماطر نسوی تو • و بر سوخته ولی تشنه جوی تو • و جهانیان بر چند
 غافل و بیجان در گفتاری تو • ندانند و نشناسند • بنویسند و بنویسند • ولی
 سخن الطاف • و سر و آید رعایت و اعطاف • ای کردگار باستان

مفصل علم معالده کن **۱۰** در بوسه بدایت فرمایند **۱۱** تا از پیش ابوری کن جموعه است
 ملکوت جمال اشارت وصال ده **۱۲** گوید و منه ان عشق را در آن دل و جان سخن
 بر یک بار خدمت استانت موفق کن **۱۳** و در زمره استان **۱۴** و از استان
 رسیان کن **۱۵** قوی مقدر تو انا و تویی بخشنده و در خشنده و امان **۱۶**
 امی ایران روحانی من **۱۷** جاب اسحق خان با چشمی کرمان **۱۸** و دلی سوزان **۱۹**
 کیدی بریان **۲۰** خواستش خیر نامه نوده **۲۱** در جای اثر این ظاهر فرموده **۲۲** ولی خسته
 و ستاز اسر استان **۲۳** و بار از آینده و اسبان **۲۴** با رخ افزوده **۲۵**
 دلی سوخته ذکر اجای المی نماید **۲۶** و طلب آید ناقصی فرماید **۲۷** و عبد البهار
 بجز وزاری در درگاه حضرت احدیت مجبور نماید **۲۸** با ملکوت ابی کریم و پیام
 و احسانی الهی **۲۹** بخارم **۳۰** و در استان اسم عظم مجاز اعراب عنایت ظلم
 ای بابان **۳۱** هزاران **۳۲** که اندر بر هزار استوار **۳۳** که مونس از چنین **۳۴** با یکدیگر بر زبان
 فرموده **۳۵** و ستان از انطق ال و جان خشنیده **۳۶** تا تو آید با یکدیگر عشق و درید
 و بعد کرد بر استشن نماید **۳۷** و با یکا سخنان بر از میرش نماید **۳۸** و هر یک خود در برابر
 نماید **۳۹** و فضل بخشش ایان و رایگان فرماید **۴۰** اینست مسکن اهل بیابان
 اینست زویش ایان برستان **۴۱** اینست صفت عاشقان ایرافاق **۴۲**
 اینست صفت مشربان ملکوت اشراق **۴۳** امیدوارم که مانند شمع بر افروزد

و بشاید با موقوفه الهیه برده او نام و وطن و مقلدان اهل فنون بسوزید زیرا در
 این ایام بعضی از سفیران چنان گمان کرده اند که فنون مخالف خفاقی متزلزل است
 بچون است و حال آنکه آنچه بوجی الهی نازل حقیقت واقع و آنچه از مسائل فنییه
 و افکار فلاسفه مخالف نص صریح کتاب است آن نقص فنون علوم است نه در حقا
 و معانی مستنبطه از حال معلوم چنانکه در قرآن آیاتی موضح نازل که مخالف
 از اوجیه و مسائل فنییه و قواعد ریاضیه اهل فنون آن عصر بود لکن آنچه
 شد که این خصوص الهیه خلاف واقع زیرا مخالف قواعد فنییه ریاضیه مسلمه
 اتفاق بود و در آن زمان مسائل ریاضیه تمام موسسین قواعد بطلمیوسیه بود
 و محسطنی در جمیع اقالیم مسلم جمیع اهل فنون بود و بنامی رصد بطلمیوس سکون
 ارض و حرکت افلاک بود و خصوص قرآنیه چنانچه میفرماید و کل فی فلک کسوف
 مخالف آن و همچنین از اساس رصد بطلمیوس آفتاب را حرکت فلکی قائل
 و نص قرآن آفتاب را حرکت محوری ثابت چنانچه میفرماید و الشمس یسیر
 لها ذلک تقدیر العزیز العزیز ولی بعد از آنکه اصحاب فنون ریاضیهون هزار
 سال دقیق کردند و تحقیق نمودند و آلات و ادوات را صدها ایجاد کردند
 و رصد نجوم نمودند واضح و مشهود ثابت و محقق گشت که نص صریح قرآن مطلق
 واقع و جمیع قواعد بطلمیوسیه باطل است ان فی ذلک لعبرة لاولی الالباب

سبحان الله بعضی اهل سعادت اروپا را با امکان چنین که درین مخالف علم و معارف
مگر نفوذ با سبک سید اجل رحیم در میان آن که در آن علم را در اسلام ایران
و درین اندک ساسی میان و حال آنکه درین علمی مروج است و مکتوب
و مسین سال و شارح خاتون و خاندان قوم غرب در نهایت جمالت بودند
مگر که در و مثالی به نام در جزیره العرب بر خط اشعار و الصیف مالوت
و باقی اعمال و اشعاع عادات موصوف چون حال محمدی از افون غربی بطحا
جلو و نفوذ و درین اندک چنان قدرت و قوی نمود که در اندک زمانی این اقوام خان
در جمع علوم و فنون سر طبقه آلمان شدند و نواقص علوم و فنون فلسفویان
انحال نمودند و همچنین در جمیع مراتب علمی رسیدند چنانکه بعد از
علوم شد و بخارای هند فنون گشت و علم چنان ایمنی در اندک گشت نمود که
میسر و آلمان اروپا در مدارس قرطبه و کوردوفان آمده آفتاب اس نوار علم را
از شکاه مدارس اسلام نمودند و از آنجا جوانی از آلمان اروپا در مدارس
کوردوفان از اندک درین اسلام تحصیل علوم و فنون نمودند و چون باره در
کرد چنان بود که او را درین فلسفایب انتخاب نمودند و بحسب اقبال
حکمران شد و این نظامی در تاریخ دریا فرانسوی مذکور و تاریخ مذکور مطبوع
باری این خصوص تاریخیه نبوت و همچنین با حفظ نماید که قوم اسرائیل در بلاد

و نهایت ذلت و امیری بودند و در شجرای بل و نادانی سرگردان چون حضرت کلیم
 مستدی بنا بر موقده الهی گشت و از سطله طوبی لطف نور مشاهد فرمود و بیدایت اسرائیل
 برخواستند و انعم سرگشته و سرگردان و اسیر ظلم تمکرات و محمود و محروم از
 هیچ علوم و فنون بارض مقدسه کشانید و تا پیش این ناسه فرمود و بنصایح برداشت
 و سیایای الهی مبری داشتند در اندک زمانی اسرائیل در هیچ علوم و فنون تنق
 نمود و آوازه اسرائیل شرق و غرب رسید و صیبت انانی اخاییم عالم را بحر
 آورد و حتی فلاسفه یونان اکثری از سطرراط و فیثاغورث بارض مقدس شتافتند
 از اسرائیل تحصیل علوم و فنون نمودند و ببلاد یونان شتافتند و اما نیا نژاد
 روانه و از خواب غفلت بیدار نمودند این بود که فلاسفه یونان علوم و فنون
 آن صیبت و شهرت یافتند حال وجود این لامل امیر و در این فاطمه که بنصوح
 هیچ تواریخ اتم ثابت آیا انصافست که کسی بزبان راند که درین مخالف آئین
 معارف و علوم است سستیزانه عن ذلک عنقریب عجبید وید که بهای انسا
 در هیچ علوم و فنون هر طرفه و انایان کردند و کوس علم و دانش را در اوج اعلی نمودند و در
 انکشافات عظیمه شوند و مصلده اختراعات نامتناهی کردند و لمیس
 نوری در ذلک علی انشودت برین که علیکم السلام و السلام
 و

الملكوت

الملكوت سبقت حرمته • ومثلت لعزته • واحاطت قدرته • وسبقت حجبته • ولم يزل
 وعلمت كلماته • وانتشرت بيناته • وانفتحت ابوابه • لك الشكر على اوليتك • ولك
 على اعطيتك • ولك المزمع على انيت • سبحانك سبحانك • ما يحظر شاكك • وما
 اطهر منك • وما اوفر احاساك • وانعد كانت البيا الظل • احاطت الارباب • و
 عيونهم نظرت اليها • اعطيت وجه الارض والسماء • فاجتبت الابصار عن شايده الايام
 الكبرى • وطبت البصائر • وجزت ان نجد على الفاحدي • وحاتت النفوس في نية
 الضلال واليهي • وصل ذوا العقول في ميام البحيرة والشقي • والوا الير الحكلاء • وضحا
 صبح الظمان في بيا شامة الارباب • فانطلق الصبح برحمتك الكبرى • وانتشرت بافتقار
 من الافق الاعلى على وجه السماء • وفطرت النقلة الاولى • بشارت ظهورك • ونجات سلك
 وايات توحيدك من الوردى • فبشر وما دى • وانطق انى عليك في العسف والواح شتى
 تلك الغنفل على هذه الوجبة التي تربت بها النفوس الاصعبار • ولك الجود على انفتحت
 لكل صدوق • ودود على السجود عند بزوغ شمسه خفية على افان الوجود • ولك العزة والجمال
 ولك العذرة والجمال • ولك السلطة والاستقلال • ولك الملكة والملكوت • و
 لك الرخمة والبحيرة • ولك الرواية واللاهوت • على اعلمت بما لك من انى
 السجود • وكشفت الخيال • وفت الشباب من تلك التوراة الى اليوم الموعود



Vertical marginal text in the left margin, written in smaller calligraphic script, likely providing commentary or additional verses related to the main text.

وخلق كل شيء في يوم واحد يا ابراهيم من ان النجوم الموعود واقمت القيامة واظهرت الطائفة
 ورايت الارض بالسنن الخيال وخرجت النجوم وكورت الشمس وفتحت الاقمار و
 نشرت النجوم واظهرت الاقمار وهدوت الصراط واظهرت الاشراف وهدوت الصراط
 وسعت النيران وازفت الجحان فالمخلصون في جنات العمون والمجهنون في عوم
 يلعبون فاولوا الابصار شامدة والانوار والاكشفوا الانظار اجمعوا الى ظلام عاتك
 عند مجيئ النجوم والاذان الصاعقة الواحدة الندت باصحاء الكفار واما الصراط
 اخارت وقالت لما ذاب الطرب والسرور والالسن ان طقت لعنت الشكر والشكر
 وانا اليك اسبحت كما عترة الصالح وطابت القلوب وانجذبت النفوس والسرحت
 الصدور وصفت الضمائر وظهرت السرار وبعثت الخائف واقبت وفتحت
 واعدت وشتلت وفتحت وبارت وصاحت وقالت يا بشري للمخلصين
 ويا بشري للناظرين ويا بطوبى للبعثين ويا فرحا للثاقين ويا مسرورا للنجدين
 ويا طوعا للثاقين سبحان من اشرق الصبح للسير سبحان من اظلم النور للبين
 سبحان من خلق على الكائنات العيوض الخليل سبحان من اثار الاقوى الاعلى بفضلك
 ذي الليل البهيم سبحان من انزل مادة من السماء سبحان من فجر الالسين من العترة
 سبحان من انزل من السماء طهوان سبحان من سقى المخلصين كما ساقان اجما كما قوز
 سبحان من ارض اليبسة المائدة سبحان من اقبط القطع المتجاور من سبحان

تا حکمت انشا بفرستد اینست قدرت نافذ بکلیه اشیاء و اینست قوه قاهره از او که
 ای ای بران المی و ایام رحمن در جناب امین نهایت ستایش و توحید و توصیف نماید که
 احدی نتواند در جمیع اطراف بدن و قریب جناب مطهر الطایفه و مطالب عدل انصاف
 بپسندد و مطلع بدینند و مستقیم است بر تیل آیت شهنشاه و تیز و بیخ نبات الوف
 در نهایت شوق و شور و سر مست صبا بلور بر ستم ستایش اسم عظیم
 و بیبودیت استان مقدس آنوس و بوضایا و نصایح العالی و از دست
 در خصائل و فضائل انسانی کامل در نهایت اتحاد و اتفاق و در غایت اتحاد
 و اشتیاق و جمیع نفوس میرانند و باکل طوائف نهایت روح و در بیان
 دشمنان را غمخوارند و خصا کار از اماره و فادار بکجا نماند از او باشند و اغیار را نمانند
 در پیش خادم عالم انسانند و منظر اطلاق همان طولی لکن من بدو انشا و
 العیاض من حسن اخلاقکم و بدیع الطوالکم جناب امین فی عین خیر خیر سعید در
 ظهور امین حال مبارک بود و در ایام بیخای ندیم این اشتیاق لهذا شاد و شاد
 مستوح و مقبول و کواخیر مطلوب محبوب ای ای بران المی در فرقه سموع
 جمعی از علماء اصولیان و مشایخ شیخانیان انما سیرک فساد شوند و در مقابل
 مکتوبت بخت و عناد قیام نموده اند قدری امر را سوس کرده اند و بیجان
 این چه عفت است و نادانی و چه جهالت است و افراتی که انبیا

انصب غلامان را بر سر تخت و چون هر وقت حکومت عادلانه بر سر
 می آید و تا پیش اصلاح و انتظام امور و پیشانیان و ان معارضه نمودند و مجامع کردند و مانع
 اصلاح امور جزیره شدند و اوصاف باید داشت که آن حضرت شهریاران را در هیچ
 و پیشانیان ایران بهتر و خالصتر زیرا که آن از روی امداد می راحت و آسایش
 انالی و عمران آبادی مملکت شریاری است با و شاه میرا از اقدار انام که از
 با بصیرت طبع و طیب خاطر بقدر امکان اصلاحات جاری فرماید و این را انی جهان
 اختصار باالی ایران ندارد و انالی مملکت دولت علیه عثمانیه نیز در نهایت
 جبل و نادانی از راه مختلف و احزاب با حکومت نوکانه را اقدار انام که از
 آنست امور داخل کرد و تعدیل و اندک خارج شود با وجود انکه آن حضرت شریاری
 با و شاه عثمانی در نهایت کار دانی و سواد بر زبان بر این بد خاطر این ارکان
 از تسلط باغیان اعدا اگر امور در دست دیگران بود از فساد و فتنه دشمنان
 داخل و خارج خاکستران همچون نیز سایه رفته بود و اول و فاد و عکس و فکر و زمین
 و صفت جری و موشکافی اعلی حضرت با و شاه عثمانی سبب شد که این اولیگان
 با وجود هجوم مغزبان و جمهور بدگویان الی انان محمود با و اندک ما از دعا گوین
 این دو با و شاه عادلیم و مشون این و شریاری اولی سبب انان از ان شریاری
 اینک ما نمود با و شکر صفت و صفت شریاری و سراج عالی رسولی که از ان

حضرت خلیفه النبی و الشیخ العظیم **۱۰** و حضرت امیر المومنین حضرت علی بن ابی طالب
 با کبریا و عالی مرتبتی که با او رسد انسان العظیم **۱۱** و حال آنکه جمیع ارباب الهی مطاع بر سر راه
 که این راه از روزگاری جان خویش را فدای تریب اقامت حضرت نماید و جمال
 مبارک روحی که حیات الهی در ساله ابعان بجه و لایق طبعه و بر این در آنچه
 اثبات نبوت حضرت رسول روحی که الهی میفرمایند و حضرت اعلی چقدر در
 مناجات صلوات بر آن حضرت مرقوم نموده اند **۱۲** و وجود این فی انصافان گویند
 معاذ الله **۱۳** امیر المومنین **۱۴** و یوفایان استنایه از صدیق میمانند **۱۵** سبحان الله
 ما کرا نهار انیا و ابی الی الی ما نسم **۱۶** دیگر خود چه گویم **۱۷** سبحانک اللهم یا ارحم
 اربابی مقصود این است که ملک ایران بسبب مداخله بوزان و پیشوایان باریان
 در دلی است **۱۸** ذیبت فالصدا حضرت بیداری در فکر ترقی **۱۹** اقلنا ما که خیرا
 دولت سید و صا و قید و مطلع حکوتمید و موافق **۲۰** همواره بخدمت بر دازد
 و نیز یکت که در دربار دولت مستقیم کردید **۲۱** باید بنیاید **۲۲** و حضرت
 و عفت و پاکدامنی و نیز بیا و تقدیس و عدالت انصاف سلوک و حرکت
 ناشاید **۲۳** و اگر حیا می معاذ الله کی در دنیا حیات کند **۲۴** و ابد از امور مولا
 مونس نهادن و سستی نکران **۲۵** و با خود مقدار دیناری بر در عین تعدی
 کند **۲۶** و با آنکه منت خصومی خویش بود **۲۷** و اولد شریف طیب است **۲۸** و مرام آن

فروضات حضرت پروردگار شود ز هزار هزار دریا که بحر برافت تصور نماید
آنچه در آن دریا و دریاچه و چشمه و چشمه است و در آن دریاچه و چشمه است

در بیان حال حضرت

ای بر این در حالی من در حالیکه در ای امتحان به موج گشته و موج بلبلان است
چو در امد نهایت هجوم و اصل اعتساف نهایت انصاف و عمل مقربان
با انوری که بر این تسبیح افتند که کنای از مغز است نگاهشند و نهایت در شای
برداشتند بلکه حکومت را سوسن کردند و اولیای امور را مضطرب نمودند و در
معلوم است حالت همچون در این فاعله خراب چگونه و امور بچه در چه سوسن و بر سر
از وصف خارج است با وجود این از آواره همچون نهایت استرراب و سکون
مشکل بر حضرت چون و آرزوی هر چه او ابتدائی در سبیل محبت استرراب
خاذه عطایات و زهر قائل منافی عاجل است داد این حالت که گوی از زبان
امریک رسیده و ضمن آن کل متعاهد بر اتحاد و اتفاق در هیچ مشنون گشته
و ل انصاف نموده اند که در سبیل محبت استرراب انشالی نمایند تا حیات جاوده ای باشد
بجز در مطالعات آن نامه و ملاحظه اسماء که در اول امضا نموده بودند چنان فرج و سرور
از برای عبد الباقی حاصل گشت که از وصف خارج است که شکر نمودند از آن که بدانی
در آن سال آن پدید آمده اند که در نهایت روح در جهان آنگه که گشته و سخن بهر بیانند



این ميثاق بر قدر محترمتر گردد خوشتر و بهتر و شیرین تر شود و جاوید نامیدات الهیه
 گردد اگر باران الهی از روی توفیق کنند تار فبق ملا علی بابند باید در تو گوید و حکیم
 این ميثاق بکوشند زیرا عهد و ميثاق اخوت اتحاد مانند بسیاری شجره حیات است بی حیات
 ابدی باری ای باران الهی قدم ثابت نماید و عهد محکم کند و متحد و متفق در انتشار
 راسخ محبت الله بکوشید و ترویج تعالیم الهیه نماید تا جسم مرده این چهار را جان بخشند
 و بهر بیماری در جهان را شفای حقیقی مبدول و آرید ای باران الهی عالم مانند شخص
 انسان است مریض و ضعیف و ناتوان گشته آید و نابینا شده و گوش ناشنوا گشته
 قوای حسی بتماهی تحلیل رفته باران الهی باید بسبب حاذق گردند و بموجب تعالیم الهیه
 این بیماری را پرستار شوند و علاج کنند شاید انشا الله صحت حاصل گردد و
 شفای ابدی یابد و قوای که تحلیل رفته تجدید شود و شخص عالم صحت و طراوت و
 لطافت چنان یابد که در نهایت صباحت و ملاحظت جلوه نماید اول علاج
 هدایت خلق است تا توجه بحق نمایند و استماع نصایح الهی کنند و بگوشی شنوا
 و چشمینا میبگوش شوند چون این داروی سریع تاثیر استعمال شد پس باید
 بموجب تعالیم الهیه بر روش و اخلاق و اعمال ملا علی حالات نمود و بمواهب
 ملکوت ایمی تشویق و تخریص کرد قلوب را بکنجی از شائبه نفس و گره پاک و منزله بود
 و بر راستی و آشنی و درستی و محبت بعالی انسانی برداخت تا شرق و غرب مانند

و در عالمی در اعوانش مانده بود و دوست و بغض از عالم انسانی بر سر زد و هر دو عالم
 بر پای او ای ایان الکی بجمع امرو و ملل میراینا شد و کل عالم دوست دارد
 و بعد خود در طلب فلوت بگوشید و در سر نفوس می بلخ بسدول دارد هر
 چنان رخسار سجایا شود و در سحری در آب حیات گردید و هر شام بر آشک
 شود و هر چهار بر اسم جانور کرد و هر شام بر آب گواردان شد و بر هر چهار
 دان شود و هر چهار بر و مادر هر این گردید و بر هر بر آب سرد و خنری در نهایت
 مع در جهان گردید و هر نفس بر این شایگان شود و معرفت و الفت را جنت نعم
 دانید و کدورت و عداوت را عذاب عظیم شرحی جهان بگوشید و تن
 میا ساید و بدل نضرع در آرمی کند و عنون عنایت الکی جو شد و این
 جهان را جنت اعمی کشید و این کره ارض را میدان ملکوت اعلی و اگر نمی ساید
 یعنی است که این انوار ساید و این بر رحمت ساید و این بر اسم جانور و برورد
 و در آنجا این مشک از فرشته کرد و در ای ایان الکی شام نقد سواد است
 بقدر بارگاه است و این است و این از فکر کشید آنچه واقف شود خیر است را
 بلا عین عطاست و رحمت صفت رحمت و بریشانی عینت خاطر است
 و جانفشانی بر دست امری و آنچه واقع شود غسل حضرت بردان است و شایگان
 خود مشغول شود و در نهایت خلق بر او در نفوس را بخلق و خودی عبد السلام

زینت نماید و شایسته حکومت اعلیٰ بخلاق برساند و در روز ارام گیرد
 و در فضل نماید و بحال بمشایب نشاید را که در میان برساند و در پیش
 العلیٰ تعلق عبد الباقی بر ملا و صمیمی قبول نماید بحمل شایسته اعتد کند و صبر
 در دست اعلیٰ جلاله صبر روی عبد الباقی نماید و در هر روزی از این مسائل در سبیل حال
 ابلیس کند چون نفس بد خستید و در آن دنیا بگوئید شمس خورشید آید و در
 سحاب حیات کبوتر و حرا خستید و در آن دنیا بگوئید شمس خورشید آید و در
 و نازکی و طراوت و لطافت خستید و در آن دنیا بگوئید شمس خورشید آید و در
 در وقت بیخود علیکم التوفیق و الشان

بسم الله الرحمن الرحیم

ای ایران و عالی عبد الباقی پیکت امین رسید و پیام باران العلیٰ در عالم روحا
 رساند این پیکت مبارک بی التفات انجذ است و نسیم جانور و محبت است
 قلوب را با هم سازد و در جانها را بر وجد و طرب نماید و صدف است العلیٰ خیان
 در قلوب و ارواح تاثیر نموده که کل را بر و ابط روحانیه از سباط داده و حکم بجان و
 بگردان آید لهذا انعکاسات روحانیه و الطبیعات رحمانیه در قلوب است
 جلوه و ظهور است از حق سبط که روز بروز این را بطور روحانیه را وقت خستید
 و این حدت رحمانیه را بیشتر جلوه دهد تا تکمیل در عقل کلامه در تحت پایه شایسته



چون جوهر مجننه محسوس شود و همچنان اول کوششند تا لغت کلمه و محبت محبت
 از ساطع روح حائیه در من قلوب عالم حاصل گردد و جمیع بشر از فیض جدید نور در یک
 صفح جمع و محسوس گردید و نواع و جدال از جهان برضرو و محبت جمال ذوا بحلال کل با اوصاف
 کفنه اتفاق بوفاق تبدیل شود و اختلاف با اختلاف تبدیل گردد و بیان بعضا
 برافنده و اساس عداوت منهدم شود نورانیت توحید ظلمات تخدیه راز اول
 فریاد و تجلی رحمانی قلوب انسانها معدن محبت برمالی گردد ای ایران الهی
 وقت آن است که با جمیع ملل بنایت مهربانی لغت نمایند و مظهر محبت حضرت
 احدیت شود جان عالم گردید و روح حیات در سکن بی آدم شود این دور
 بدیع که جمال قدم و اسم اعظم از انوار عالم بیوضات بافتا بسیر تجلی فرموده کلمه است چنان
 فونی و قدرتی در صفای انسانیه نموده که شگون بشر بر آفتاب و انوار کبریا
 بقوت قایم بر کل ادب احدیت مجتمع فرموده و سبزه ابد سال وقتان است
 احسان الهی ریاست وحدت را بنده نمایند و آیت لغت را در مجامع وجود تلاوت
 کنند و کل را بر احدیت فیض الهی دلالت نمایند تا آنکه خبا و تقدیر در قطب است
 بلند گردد و جمیع المم را در ظل کلمه توحید در آرد این مومنین و قوی در قطب اکون
 جلوه نماید که احسان الهی موجب تعلیمات رحمانیه قیام کنند و بشر را در طریقه
 محبت عمومی برآوردند در بروردن اولی از لغت بود و حکم محبت اولی محسوس

قد و امر و ایران موافق بود و زیاد شمائل مخالف اما آنکه سه که در این دور برین
 او امر الهیه محمد و دجته می بود و تصور در طایفه نیست جمع بار از ابا لغت و
 محبت و رعایت و عنایت و مهربانی بجمع امم از سبزیاید حال احتیای
 الهی باید بود پس این تعالیم ربانی قیام کنند و اطفال بشر را در مهربان با
 و جوانان انسان را در غمخوار کرده و ساخوردگان از اولاد جانانشان شوند
 مقصود این است که باید با کل حتی دشمنان بنیاد روح و روحان محبت
 و مهربان بود و در مقابل اذیت و جفا نهایت و فاجحری دارد و در موارد
 ظهور نقصان بنیاد صفا معالده کنند و هم و سنان را سینه مانند اینست
 بدف نمایند و طعن و مشتم و لعن را بحال محبت معالیه کنند و با جمیع امم
 مسالمت و قوت امم عظیم نمایند و کل ملل معترف بقدرت جمال قدم کرده اند
 چگونه بنیان یسکاکی بر انداخت و امم عالم را بوجدانیت و یسکاکی بدایت
 فرمود و عالم انسان را نورانی کرد و جهان خاک را فنا ناک فرمود این خلق
 مانند اطفالند و بیساک و بی پروا باید بحال محبت این اطفال را تربیت
 کرد و در اعراض و محبت پرورش داد تا شاهد روحانی محبت حاکم
 باشند و مانند شمع در عالم ظلماتی بدرخشند و واضح و شهود بینند که ام
 عظیم و جمال قدم روحی را القدر آرزو اکلین طیبی و نایب و ابی بر سر احتیای خوشنشان

و چه در خدای تعالی بیایند باین انوار هر چه در جبهه یزید است
عالم انسان عالم بی‌نورده است لذت آذغای آن انسان است و اولاد
میں البری و در قیام علی منور الریدی من اللہ الالی من اهل الارض کما کما
للمسافر المرید العوی العبد الاولیاء و انما زلت الکریم اللطیف الودود الشان مع حاشا

اصحی صادق و وافق چه تمام مبارکی داری چه می آید معنای این نام باشد
بسی صادق کرده که گویا صادق است و غیر صادق و سبب از حق
صفتی محبتر از این نیست و در غایت منور است از این که در صدق است
متی شد و با شخص چنین که در کسی عزیز نیست بود و چه بسیار که در
عزیز تر است از این که گویا حق است از این که در ساقط کرد و از این که گویا
پس ایجان که حق صادقان کبر و پیروی است آن کن با صدق
بصدق صدق می در راستی بعد از این فائز کردی هیچ صاحبی که در
او کذب میگوید بلکه استناک کذب از این است و در حق بیشتر
راست گویا که بیشتر از آنست که در ایمان بر زبان رانی و در کمال
این بیان چه نصیحت من فی العالم است شکری که در اگر چه در
صدور این نصیحت که در انسان شدی چه نصیحت است که در





و نام آن با آنچه سبب ظهور و سیرت ایشان است و از اخص فضائل و مسائل آن
 ایمان و دلالت ما نام بر بی نبوس کردی و نامی هرگز بر صورتش نمی
 اذن حضور خواسته بودی این آیات بسیار مشکل بود که بیکانجا در صد
 او را کنند و هر روز کتابی تالیف نمایند و از هر قبیله افرادی برزند و طبع و
 نمایند و آشنایان نیز ناقص همان در سرتر نهایت فساد میکنند
 دیگر معلوم است باین دو مهاجم چه قدر کار مشکل است این کار آنقدر قدری
 سکون حاصل میشود آنوقت شمارا میخوانیم حضرت عندلینب را در قبل
 من تحت الانبیا برسان که همواره یاد و ذکر ایشان بخونم و علیک التحية والتسليم

بوالمر

ای بنده حق جمهور اس سطر موعودی خود بخوانند و ولی طالبی خدا را مبدی می خوانند
 که با بهر نشان و شمیری بر آن سبیلی از خون چاکرگان جاری نماید و شب و روز
 مشغول بضر باعناق گردد و قطع رقاب فرماید و بروجی از سر تا پای او ملک الموت
 باشد و آفت جانها گردد و خوریز شود فتنه انگیز گردد بنیان انسان بدارد و در
 و قمری بر باد دهد اطفال غم کند و زمان بیه نماید این باشر و طحیقت دانند و سطر
 چنین موعودند و حال آنکه منظر بحالات معنویه و مطلع اوار رحمانیه باید محی ارواح باشد
 و معشر احیام جان بخشد زجان گیرد و بد حیات شود علت حیات گردد آباد



کند خراب نماید شرف نور کند خراب معطر نماید سخا کارها را ملجا و سناه کرده و
 نادانانرا آگاه کند ظالمانرا عادل نماید و غافلانرا عاقل کند درندگانرا اخلاق و خوبی
 رحمانی بخشد و کورگانرا اشیاء اطعمه نماید درنده را چرخنده کند و خو خوار را رؤف و مهربان
 نماید سزاوار شخص کامل چنین است که خلق و خویش شکرین و انکسین باشد لطف او را سزاوار
 شکر شهد او را لایق نذر مهر لکن چه توان نمود که نفوس غافلند و جاہل لهذا
 درنده خواهند و خویز و خوجو از طلبند و ظالم و غدار جویند این چه نادانانست
 و این چه جل و عظمت در عالم انسانی شما باید بر قدم حق حرکت نمائید بجمع من
 علی الارض مهربانی کنید و بجایه طل اشائی نمائید عالم بشر را شکر و شکر گردید و
 نوع انسانی را محبت و رافت فرمائید در مان هر درد مند گردید و مرهم بر خرم
 دید و شکر شوید مؤمن و لسا گردید و محبت جانها شود تا منظر محبت کبری گردید و تنگ البسا الایمی

توالتیر

ای ایران جانی غنیمت البسات شرف معطر نماید شرف نور نما نور سلغارده روح بسفلا
 بخش این بیت یکسال بعد از صعود دارم میثاق صادر و ناقضان استغراب میروند
 و استنزا میگردند ولی سجدت انارش باهر و قوشن ظاهر او بر مانس واضح گشت
 البته شرق و غرب در امتزاز است و از نفعات قدس حسیح اقطار شکیبار حال
 مبارک بضر صبر در کتاب عده فرمودند و نصیر من قام علی نصیره امری بخود من اللذات

بوی طرب خندانان نماید
 ایوان صفا و جلال و جلال
 بیخ با این نامی سرور باد
 و بیخ با این نامی سرور باد

و در کرم برافروزی الایمی

الا علی قول من السلاکه العزیز فیہ یؤدی احوالہ این نصرت نماید شود و در طلب
 عالم مانند اقباب مدخشد پس ای ایران الملی چند لایح نماید و سعی شده
 بسوی صودیت حال قدیم و نورسین کرده و سبب اشارت انوار حضرت یونجم
 قدیم قدیم امکا زار وحی جدید بدید و فرزند افاق را تخم ای بیفشانند بر نصرت
 قیام نماید و لسان تبلیغ کشاید و بحسب عالم را جمع بدی کرده و افعی امکا زار نجوم
 شود حدائق تو حید را ظهور رحمانی شود و کلبا بک حقائق و معانی بریند
 انقاس حایز اصرف امری عظیم کند و ذات زندگان را احصا در خدمت نورسین نماید
 تا عاقبت کنج روان ملکوتی بدست آید و از زبان خسران برسد از ارجاعات
 بشر جمیع در خطر اطمینان بقادر و قیدی است با وجود این اقوام مانند سراب اونها
 در موجند و مکان اوج دارند سهسات سهسات قرون اولی خیرین مکان موج
 تا آنکه موجی از امواج تراب بنیان شد و خسران زبان افادند که قوس سیک
 فانی نفس شد و در سبیل الکی سجا نقالی بر خاستند که کوب نورانی آنان با افر
 عزت قدیمه درخشید و اما قرون اعصار زبان این گشتار پس شب روز
 آرام نگیرید و راحت بخوید و از عبودیت کوشید و راه خدمت پوید
 تا شاید موعود از حکمت احدیت موفی گردید ای ایران اقوام را استقامت
 بر و ابراهیم بود و ظلمات عداوت و بغض و جور و جفا و ذلت گیری

مشارب از جمیع خلق در عظمت عظمی و جود و بخاری در مدلی عظیم ساقبت ما
 کبر با زمین جمیع بشر را از انتخاب فرموده و هدایت کبری و بویست عظمی مخصوص داده
 تا اگر ما این جهان اول بکشیم جانفشالی بنماییم و هدایت عظمی بر اویم و نور سزایست
 کسب نماید و کان عزالان بر وحدت شوند و اگر کان عظام الهی کردند و نور سزایست
 آسانی شوند تا رعد و ان خواهر شس کرد و شعله وادی این تبیین مبارک در دشتانی
 کلمه کلیم جنامتداری شود و نفحات گلشن و انشاالله عقول ضعیفه استفادگی
 علی الهی نماید و نفوس ضعیفه انفاطی طایفه طایفه بود و این بویست انظار سزایست
 این در عبادت حقانی و این اجزا با عبادی و این در باره آسانی و این سزایست
 بودانی و این علیها از بسیاری روحانی و این گشت نماز از بهرانی بهرانی لازم
 ان نصیحت از الضیف دیند و بحر و ما را بهر و خشنده و ستمند از کج روان کرده و طالب
 بویست بر مان بنامند و اللهم انی انصریح با معنی و اذلل بالجمیری و اوجع بالجمیری
 و انا حاکت بمسانی و روحی جنانی و اقول اللهم انی قد اعطت النبیله الاله
 من نار حار و عظمت سبحان انتخاب کل الافاق و بهر سزایست و الا نام لی عظیم و
 و خاض الظلم لی عمار بحور و العودان و ما اری تا ویض رحامیه استغفر من البیاض
 و ما اسمع الا صوت الرعد و المدد من الالات المنسبه الطایفه الساریه و کل عظیم
 بناوی بسان انتخاب ما اغنی عنی الیه بک عنی سلطانیه قد خست الهی

صلاح للهدى • وتعلمت ما رجمي • وشاعت العداوة والبغضاء • ودم البني
 الشئنا على وجه الغبراء • فما ارمى الا حرك المظلوم سادى على القدا • حتى على الولاء
 حتى على الوفاق • حتى على العطار • حتى على الهدى • حتى على الوفاق • حتى على مشاهدة نور
 الافاق • حتى على محبت والصلاح • حتى على الصلح والصلاح • حتى على نزع السلاح
 حتى على الاتحاد والنجاح • حتى على التعاضد والتعاون في سبيل الرضا • فهو لاد المظلومون
 ضدون كل خلق بالشوس والارواح • في كل منزل سرور وسرا • تراهم بالهمي يكون لجماع
 خلقك • ويحزون بحزن برحمتك • ويترافون بكل الوارى • ويوجدون لمصابك
 اهل المرمى • رت سابت ابر الفلاح في حياتهم • حتى يطير والى اوج سماهم • واشدا
 ازورهم في خدمه خلقك • ووقورهم في عبوديه عبيد قدمك • انك انت الحكيم
 انك انت الرحيم • لا الالات الا انت الازف القديم • والى

يا ذا الجلال والإكرام

اى جديك ان سنان مقدس المي • سمعت اذ في عالم اسراق فرمود • ودر
 قطب افاق لا نقطه احراق • به خبير باصا زار وشن نمايد • و جهان بكونت كس خفا
 و جهان كالات السالى ايسر نمايد • رواه ابن ابياد بر اذ ارد • وفضائل ايمان
 فراريد • الهدى اصباح • وصالى فرمود • و شريفتمو ميثاقى تايسر كر • و
 يا ذا الجلال والإكرام

